



کاوه دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، **د** درفش* بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش‌ی که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

د (ضحاک، معرّب اژی دهاک (اژدها) **د** در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی؛ **د** در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سر شش چشم»، دیوزاد و مایه آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاک دین بود، از پا درمی آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورش‌هایی حیوانی به او می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس **د** بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید **د** و مایه رنج وی می شود. **د** نماد التذاد

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید: «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.» ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران یا مهترزادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. **د** در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش **د** نماد قدرت و اقتدار ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

د نماد قدرت و اقتدار

در محیطی که پادشاه بیدادپیشه مار دوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن (روزهای سیاه) را حقیقان عصر ضحاک هر چه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت.

غلامحسین یوسفی

۱ چو ضحاک شد بر جهان شهریار
 (نحان گشت کردار ^{روش} فرزانگان)
 هنر خوار شد، جادویی ارجمند
 (زمانی طولانی این گونه گذشت برآمد برین روزگار دراز)

۵ (چنان بد که ضحاک را روز و شب
 ز هر کثوری مهتران را بخواست
 از آن پس، چنین گفت با موبدان
 فریدون نحانی یکی دشمن است
 کم سن به سال اندکی و به دانش بزرگ
 ۱۰ یکی مختر اکنون باید نوشت
 (ز بسم) سجده همه راستان ^{نیکان}
 بر آن مختر اژدها (ناگزیر
 هم آنگه یکایک ز درگاه شاه

جمع شدن "زمینه‌ی"
 (بر او سالیان انجمن شد هزار) هزار سال پادشاهی کرد
 (پراگنده شد نام دیوانگان) (رزش‌ها)
 نحان راستی، آشکارا گزند
 (کشید اژدها*فش به تنگی فراز) روزگار ضحاک به تلخی گرایید
 به نام فریدون گشادی دو لب (کاپوس فریدون رهایش نمی کند
 که در پادشاهی کند پشت راست که خود را تشییع کند (در پادشاهی)
 که ای پرهنر با گهر بخردان، ^{نژاده و اصیل}
 که بر بخردان این سخن، ^{معلوم} روشن است
 گوی، بد ^{پهلون دلید} ژاد می، دیر و سترگ
 که (جز تخسمنیکی)، سجده نکشت (۲)
 (بر آن کار گشتند همدستان) موافقت کردند
 گواهی نوشتند برنا و پیر) به ناچار تأیید نمودند
 (برآمد خروشیدن دادخواه) اعتراض کاوه شنیده شده

کاوه ستم دیده را پیش او ^{ضحاک} خواندند
 ۱۵ بدو گفت مهتر به روی ژم*
 خروشید و زد دست بر سر شاه
 یک مرد آهنگر پی زینم ^{اعتراض} یکی ^{تظلم} بی زیان مرد آهنگرم
 ۳ ترکیب وصفی
 تو شاهی و گر اژدها پیکری
 (که گر هفت کتور به شاهی تو راست
 حسن آمیزی
 ۲۰ سهند به گفتار او بنگرید
 بدو باز دادند فرزند او
 بفرمود پس کاوه را ^{نقش: متمم} پادشا
 چو بر خواند کاوه، همه محضرش
 خروشید کای (پایردان) دیو } m.m
 ۲۵ همه سوی دوزخ نهادید روی
 ک: گمراهی
 (۲) نباشم بدین محضر اندر گوا
 خروشید و بر جست لرزان ^{خشمگین} ز جای
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
 اعتراض (همی بر خروشید و فریاد خواند)
 ۳۰ از آن چرم، کا هنگران پشت پائی
 در کنار پدگان دربارش ^{باشانند}
 بر نامدارانش
 که برگوی تا از که دیدی ستم؟ ^{فرا افکنی}
 که شاحا منم کاوه داد خواه!
 (استعاره از ظلم) ^{حق طلبی}
 (ز شاه، آتش آید همی بر سرم) ^{ک: ستم دیدگی از ضحاک}
 باید بدین داستان ^{شکایت کاوه} دآوری
 (انتقاد به پلا بودن مردم مظلوم)
 چرا رنج و سختی همه بصر مات
 گفت آتش کان سخن ها شنید
 (تعجب)
 (به خوبی بجستند پیوند او) ^{در پی جلب اتحاد او بودند}
 که باشد بر آن محضر اندر گوا ^{آن استشهد نامه را تأیید کند}
بنک سوی پیران آن کشورش
 [بریده دل از ترس گیحان خدیو ^{چهار شاه خداوند}]
 (پسزید دل ها به گفتار اوی) ^{ضحاک} ^{ک: تسلیم محض}
 (۳) نه هرگز بر اندیشم از پادشا ^{زمینه}
 (۴) بدتید و بسرزد محضر به پای
 (بر او انجمن گشت بازارگاه) ^{مردم احاطه اش کردند}
 (گیحان را سراسر، سوی داد خواند) ^{حق طلبی}
 (پوشند هنگام زخم ^{اسم =} درای)

همان گاه ز بازار برخاست گرد) ک: آشوب و شلوغی

همان گاه، آن بر سر نیزه کرد

که ای نامداران یزدان پرست،

(خروشان همی رفت نیزه به دست)

(دل از بند ضحاک بیرون کند) ← ک: رهایی از ظلم

کسی کاو هوای فریدون کند } m.m

(جهان آفرین را به دل، دشمن است) قلباً است

حرکت کنید بپوید کاین محتر آهرمن است

(جفائی بر او انجمن شد، نه خرد) همراهی مردم

همی رفت پیش اندرون مرد گرد) رهبری مردم

سر اندر کشید و همی رفت راست

بدانست خود کافریدون کجاست

بدیدندش آن جا و برخاست غو*

بیامد به درگاه سالار نو

(جهان پیش ضحاک وارونه دید) "دانست که زمان سرنگونی ضحاک است"

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید روزگار و شرایط

سرمی پر ز کینه، دلی پر ز داد در پی احقاق حق

همی رفت منزل به منزل چو باد) ک: حرکتی طوفانی

چو پیران که در جنگ، دانا بدند) معتبر

شهر اندرون هر که برنا بدند

(ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند) (نجات از دام ضحاک)

سوی شکر آفریدون شدند } M.M

ز لشکر سوی کاخ نهاد روی عقب نشینی کرد

پس آن گاه ضحاک شد چاره جوی در پی راه حلی گشت

(بیامد فریدون به کردار باد) حمله سریع

ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد

بزد بر سرش ترگت، بشکت خرد

بر آن گرزه گاو سر دست برد

به کوه دماوند کردش به بند اسپرش کرد

بیاورد ضحاک را چون نوند* فریدون

جهان از بد او همه پاک شد

از او نام ضحاک چون خاک شد

- (۱) شود از سجده حق آینه دل روشن / بی‌قد خم شده این تیغ جلا نتوان کرد
(۲) رخت خود را من ز ره برداشتم / غیر حق را من عدم انگاشتم
(۳) جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
(۴) یلان را چنان تیغ بر فرق زد / که بر کوه گفتمی مگر برق زد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

- هنر (.....)
■ محضر (.....)
■ درای (.....)
■ منزل (.....)

۲ در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟

توشاهی و گر ازدها پیکری بیا بدین داستان داوری

۳ واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، بر گستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند» ← قدیم:

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی و خنده»

ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال»

■ هر یک از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

- پذیرش (.....)
■ سوفار (.....)
■ رکاب (.....)
■ شوخ (.....)

۱۱۲- در ابیات کدام گزینه زمینه‌های «خرق عادت، ملی و قهرمانی» مشهود است؟

الف) سیاوش چو بشنید بسپرد راه / پذیره شدش تازیان با سپاه

ب) چنان آمد اسب و قبای سوار / که گفتی سمن داشت اندر کنار

ج) سیاوش چنان شد که اندر جهان / به مانند او کس نبود از جهان

د) بشد طوس با کاویانی درفش / به پای اندرون کرده زرینه کفش

هـ) اگر با سیاوش کند شاه جنگ / چو دبیبه شود روی گیتی به رنگ

(۱) الف، د، ج

(۲) ب، د، هـ

(۳) الف، د، هـ

(۴) ب، الف، ج

قلمرو ادبی

۱ برای هر یک از ویژگی‌های شعر حماسی، نمونه‌ای از متن درس انتخاب کنید.

■ زمینه ملی

■ زمینه قهرمانی

۲ بیت پنجم درس را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

۳ هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخمِ درای

۴ در بیت زیر، «درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس

نماد انقلاب‌گری +
به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

سنایی

قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

۲ مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت‌هایی می‌توان دانست؟

۳ انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

۴ با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

۵

(۲) ادعای زورمندی مکن اگر (استفاده از آن استعداد را نداری) (استعداد بدون پی فایده است)

کنج حکمت

کاردانی

✓: → (ایهام تناسب) ← * ✓
 ✓: ✓
 ✓: ✓
 ✓: *

مجازاً نحیف و ضعیف
 مجازاً کامل و قوی
 اغراق در قدرت
 کشتی گیری بود که در زور آزمایی شهره بود: بدر در میدان او هلالی بودی و
 رستم به داستان او زالی، ک: سرشاخ شدن و زور آزمایی
 در این جا مجازاً با تجربه
 (پای گردون پیر برستی) ک: از فلک پخته تر بود.
 با جوانان چو دست بگشادی
 (ایهام تناسب)

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و
 نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی!
 از هر طرف، نفیز برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش
 بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.
 گفتم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق؛ استعداد
 مجزّد، جز حسرت روزگار نیست.»
 (زور واری، چون نداری علم کار
 لاف آن توان به آسانی زون)
 روضه خلد، مجد خوافی

۱۱۳- در کدام بیت، فعل «مجهول» به کار رفته است؟

- (۱) افضل که ز دیده‌ها نهان خواهد شد / در دیده اهل دل عیان خواهد شد
- (۲) مسکین دلم به قامت او رفت و خسته شد / زان خسته می شود که به بالا همی رود
- (۳) عطار ز عشق او سرگشته و حیران شد / در دیر مقیمی شد دل داد به ترسایی
- (۴) برگشت ز من بشست دستش / چون شسته شد از هواش دستم

۱۱۴- در کدام بیت «غلط املایی» یافت می شود؟

- (۱) خصم عاجز را قوی دان تا نگردي پایمال
- (۲) از نصیحت دل مفرور نگردد بیدار
- (۳) محاسبان قیامت حساب می طلبند
- (۴) به آزادان کسی را می رسد پیوند چون قمری